

متن پرسش

سلام: بنده پرسشگر پرسش شماره ی ۱۲۴۶۴ هستم. استاد! بنده کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» شما را هم سه سال پیش خوانده ام و برکات زیادی در زندگی بنده داشته است. من قبل از مطالعه ی این کتاب انسان بسیار خیال پرداز می بودم و دچار احساسات شدید و گاه غیرقابل کنترل و هیجانی. خدا را شکر بعد از خواندن این کتاب و تمرین و ممارست زیاد تا نود درصد مسئله حل شده است. البته ویژگی هایی دارم که نمی دانم مشکل محسوب می شود یا صرفاً یک ویژگی است. در مورد پاسخ به سوال ۱۲۴۶۴ باید عرض کنم که بنده قبلاً در مورد شدت محبت و علاقه ام به رهبری در سوالی شخصی خدمتتان عرض کرده بودم. ولی مدتی است شدید احساس می کنم نیاز دارم کسی را در اطراف خود داشته باشم، حالا تحت هر عنوانی: دوست، همسایه، استاد، فامیل و... که رنگ و بوی خدایی داشته باشد و من هم بتوانم از نزدیک با او در ارتباط باشم. محبت به رهبری پاسخگوی این نیاز من نیست. شاید چون من در سطحی از معنویت نیستم که محبتی گمنام و از راه دور و بدون گفت و شنود و دیدار قلبم را جلا دهد. شهدا تکلیفشان مشخص است. در مرحله ما قبل شهادت بوده اند. یعنی ما قبل بهشت. من در دوزخ دنیا گرفتار روزمرگی های دنیا و بازیهای شیطانم، آن هم بازی های نه چندان پیچیده ی شیطان، بازی های دسته چنم. من چه کنم؟ آیا این نیاز، نیازی باطل و وهم آلود است؟ چگونه این نیاز را به سمتی درست ببرم تا دلم آرام گیرد؟ ببخشید استاد! شما، امثال بنده را درک می کنید؟ من گاهی احساس می کنم چقدر دلم برای پیامبر (ص) تنگ شده است. حتی ساعتی از این دل تنگی گریه می کنم، گویی تا چند صباح پیش همنشین پیامبر (ص) بوده ام و مدتی ست جدایی افتاده است، هنوز هم گرفتار وهم هستم؟ آرام نیستم. ممنون. التماس دعا.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در هر صورت سیر از کثرت به حقیقت وحدانی چیزی است بسیار ارزشمند و همان سیر است که در زیر سایه ی آن می یابید که با پیامبر خدا «صلوات الله علیه» ارتباط دارید و احساس یگانگی می کنید. یعنی انسان می تواند فوق تعین های محسوس با حقایق عالیه مأنوس باشد و با حقیقت اولیاء زندگی محبت آمیز داشته باشد و محبت خود را از سرگردانی که با دل بستن به موجودات محدود به دست می آید نجات دهد. شهداء که در مدیریت محبت خود تا آنجا پیش رفتند که زندگی دنیایی و بدن مادی در آن محبت به چیزی گرفته نمی شد، توانستند به جایی برسند که سخنشان شد: «با خمینی تا شهادت» و این زیباترین راهی از محبت است که در این تاریخ به سوی

بشر گشوده شد. از خود نمی‌پرسید در شب‌های حمله وقتی بسیجیان برای خدا حافظی همدیگر را بغل می‌کردند و شانه‌هایشان از شدت اشک می‌لرزید، در چه عشقی به سر می‌بردند؟! آیا قصه‌ی تاریخ امروز ما چیزی غیر از این محبت است؟ موفق باشید